

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به معاطات فعلا تمام شد، یک تحقیق نهایی راجع به اعتبار لفظ در صیغه به مناسبت بحثی که مرحوم شیخ فرمودند إن شا الله متعرض می شویم. به هر حال بعد از این بحث معاطات مرحوم شیخ وارد بحث نکات دیگری در بیع شدند، نکته اول راجع به الفاظ بیع است چه به لحاظ به قول خودشان ماده یا هیئت یا هیئت افرادی یا ترکیبی و بحث بعدی هم که تنجیز است، عرض کنم به لحاظ، حالا چون نکاتی را گاهی اوقات آدم می گوید این مرحوم شیخ عنوان باب را که ایشان در این جا دادند که البته این جا ایشان در این چاپ کتاب الکلام فی عقد البیع اضافه کرده

مقدمة فی خصوص ألفاظ عقد البیع

عنوانی که شیخ دادند این است.

عرض کنم که این مقدمه ای که ایشان فرمودند ظاهرا دیروز من در درس از زبانم پرید که سی صفحه است، نه تا صفحه ۱۳۰ است، من اشتباه کردم، به هر حال از صفحه ۱۱۷ ایشان در این مقدمه وارد می شوند تا صفحه ۱۳۰ یعنی سیزده صفحه مقدمه ایشان است، بعد می فرمایند:

إذا عرفت هذا فلنذكر الفاظ الايجاب و القبول، وارد الفاظ ايجاب و قبول شدند.

بعد بقیه را به صورت مسئله مثلا مسئله المحکی عن جماعة، که آیا مثلا ماضی باشد، مسئله، به صورت مسئله مسئله ایشان آوردند، تقدم ايجاب بر قبول و ترتیب و و این ها.

این مباحثی که این جا ایشان دارند این ها مربوط به مباحث عقد بیع و الفاظ و خصوصیات و ترتیب و موالات و تا صفحه ۱۶۲ به حسب این چاپی که دست من است. در این جا:

و من جملة الشرائط التي ذكرها جماعة: التنجيز في العقد

ظاهرا تنجيز في العقد مربوط به لفظ نباشد یعنی به نحو عقد معلق نباشد، تعلیق در آن نباشد مثلا اگر زید از سفر آمد فروختم نباشد، من فکر می کنم، البته فکر می کنم عرض کردم، این خوب بود که در چاپ مثل این کتب بعضی عناوین را اضافه بکنند تا کتاب منجسم بشود مثلا همین طور که اول آمد الکلام فی عقد البیع، بعد مقدمه، و این مقدمه هم چند تا نکته دارد که حالا شاید بعضی هایش را بگوییم، بقیه را به عنوان مسئله این را مثلا یک عنوان خودشان بدهند مثلا نکته اول یا شرط اول، عربیت، شرط دوم ماضویت، شرط سوم تقدم ایجاب بر قبول إلى آخره، این یک بحث است، تنجیز را هم باز بحث مستقلى است، بحث های دیگر هم که می آید همین طور یعنی برای این که کتاب به لحاظ استفاده علمی یکمی نزدیک تر به شرائط زمان ما بشود یک مقدار ویرایش را عوض می کردند.

به هر حال ایشان در بحث عقد بیع ابتدائا یک مقدمه ای را فرمودند، من طبق قاعده ابتدائا کلمات شیخ را می خوانیم شاید یکی از کلمات متاخرین را که بعد از مرحوم شیخ اند که دارای فوائد بیشتری است آن را هم یک مروری می کنیم و بعد هم برویم ببینیم تحقیق مطلب چطور است. البته این الفاظ عقد بیع اولاً ایشان چون مرحوم شیخ اشاره ای به بحث معاطات می کند:

قد عرفت در بحث معاطات

أن اعتبار اللفظ في البيع - بل في جميع العقود - مما نقل عليه الإجماع

البته مراد از اجماع، اجماع طائفه است و إلا در علمای اهل سنت از همان قرن دوم اختلاف دارند، مال الان هم نیست

مع الإشارة إليه في بعض النصوص که همان إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام که سابقا متعرضش شدیم، البته ایشان اواخر کلامش در شرح آن حدیث بی میل نبود که دلالت این جمله را قبول بکنند، این راجع به خلاصه بحث و به طور خلاصه تر این است که مرحوم آقای نائینی عبارت شیخ را خلاصه کردند، می گویم گاهی اوقات عبارت شیخ یکمی ابهام دارد با توضیحاتش روشن می شود، اعتبار لفظ، البته مرحوم نائینی دو تا کرده اما از این عبارت شیخ بعید نیست سه تا در بیاید، اعتبار لفظ در عقود که اصلا عقد یعنی آن

چیزی که به لفظ باشد، با لفظ محدد بشود، ایقاع بشود، انشاء بشود، ایجاد بشود، اعتبار لفظ در عقود ممکن است یک به خاطر این که اصولاً در لغت عرب در عقد عنوان لفظ اخذ شده، باید لفظ باشد، اگر اشاره و این ها باشد عقد نیست، عقد یک نوع قراردادی است که به اصطلاح مثلاً دو طرف با همدیگر انجام می دهند و دارای یک حدود و ممیزات خاص و مشخصات خاصه ای است و این ممیزات و مشخصات جز با لفظ روشن نمی شود، با مثل اشاره، با مثل عمل خارجی، کتاب را بگذاریم پول را برداریم، شاید می خواسته هدیه بدهد هدیه معوضه، به غیر از لفظ این راه اثبات نمی شود یعنی ایجاد نمی شود نه اثبات.

یک دفعه نکته، نکته صدق عرفی است که اگر لفظ نباشد دیگر عقد نیست، یک دفعه نکته نکته اجماع است که اگر لفظ هم نباشد اجماع داریم به این که باید لفظ باشد و إلا اگر لو لا اجماع، ببینید لو لا اجماع عقد صدق می کند اما مثلاً صحیح نیست، فرض اول این بود که عقد صدق نمی کند.

احتمال سوم این است که از روایات در بیاید که از عبارات شیخ هم همین طور است، إنما يحلل الكلام پس در حقیقت سه تا نکته پیدا می شود، این محل یعنی مرحوم شیخ می خواهد یک تاسیس اصلی بکند که طبق آن اصل یواش یواش جلو برود در الفاظی که در صیغه شرط است یعنی نکاتی که در صیغه شرط است و باید مراعات بشود.

برای این که ما بتوانیم فیما بعد در جایی که شک کردیم به اصول مراجعه بکنیم این تمهید مقدمه لازم است، ببینید اگر در جایی شک کردیم مثلاً که این ماضویت شرط است، فلان شرط است یا فلان نکته شرط است این بر می گردد به این نکته که اگر گفتیم که اصلاً بدون لفظ عقد صدق نمی کند دیگر جای اصل نیست چون این اصلاً عقد صدق نمی کند، اگر عقد صدق نکرد مشکل دارد.

اگر گفتیم دلیل ما اجماع است اجماع دلیل لَبّی است، در این جایی که واضح نیست اجماع جاری نمی شود.

اگر دلیل ما اشاره به قول مرحوم شیخ، مع الإشارة إليه، إنما يحلل الكلام بود گفتیم إنما يحلل الكلام دلالتش تام است آن جا هم جاری نمی شود یعنی این تاسیس اصل تابع این است که ما اعتبار لفظ را از کجا حساب کردیم.

بعد ایشان می فرماید:

لكن هذا يختص بصورة القدرة

این اثر همان بحث اول است

أما مع العجز عنه - كالأخرس -

کسی که لال است اگر می تواند وکیل بگیرد بگیرد، اگر نمی تواند وکیل بگیرد مع العجز عن الوکیل لا اشکال ولا خلاف فی عدم اعتبار اللفظ و قیام الإشارة مقامه

ان شا الله در خلال بحث های آینده روشن می شود چون بحث لفظ را که خب شیخ فرمودند، بحث فعل هم در معاطات گفتند، این جا دو تای دیگر هم اضافه کردند، یکی اشاره و یکی کتابت، نوشتن، یکی اشاره و یکی کتابت را هم اضافه کردند. عرض کردیم به یک مناسبتی هم در خلالش اشاره ای به سکوت می کند. اگر سکوت را هم حساب بکنیم مجموعا می شوند پنج تا، همانی که الان هم متعارف تر است یعنی تا قبل، حالا که دیگه اوضاع به هم ریخته که لفظ است و فعل است و نوشتار است و اشاره هست و سکوت مثلا بهش می گویند این خانه را فروختید به فلانی به این مقدار، هیچی نمی گوید، می گویند سکوت علامت این است که این فروخت و انشاء بکند، با سکوت انشاء بکند.

على ای حال فمع عدم القدرة على التوكيل اشكال ولا خلاف في عدم اعتبار اللفظ و قیام الإشارة مقامه و كذا مع القدرة على التوكيل حتى اگر قدرت داشت

بعد نقل شده عده ای از علما که اصالة عدم وجوب التوكيل كما قيل لأن الوجوب بمعنى الاشتراط - كما فيما نحن فيه - هو الأصل چون مراد از وجوب در مانحن فيه شرطیت است، اگر در شرطیت یک شیء شک کردیم به قول آقایان در باب عقود اصالة الفساد جاری می شود، حکم می کنیم که این عقد صحیح نیست تا مگر احراز شرائط در آن بشود. این راجع به این مطلب.

در این جا آقای خوئی یک بحثی را مطرح کردند که بعضی ها مثلا گفتند که اگر شک در شرط کردیم با اصالة البرائة بر می داریم، جای احتیاط نیست، ببینید خود ایشان هم جواب دادند، عرض کنم که خدمتان عرض کردیم حدیث رفع که این جا بهش تمسک

کردند این حدیث رفع به نظر ما ثابت نیست، روشن نیست و متون مختلف و اسانید مختلف که دارد همه اش محل اشکال است، هیچ امر واضحی توش ندارد، از همه اش بهتر یکیش است که مرحوم شیخ هم این جا بهش اشاره دارد آن را هم همان جا وقت اشاره می گویم. آن تقریباً از همه روایات حدیث رفع از همه اش بهترش همان است که بعد از آن شا الله تعالی اشاره می کنیم.

عرض کنم که و بعدش هم عرض کردیم اگر بر فرض حدیث رفع قبول بشود به قرائنی که وجود دارد مرادش رفع عقوبت است یا به اصطلاح دیگره رفع جزا و آثار عقوبت و احکام جزائی است و مراد از احکام جزائی که رفع می شود احکام جزائی ای است که عنوانش عنوان تخلف و عنوان سرپیچی از نظام و معانده با نظام و به عنوان تجری بر قانون است، این آثار، این آثار در صورتی که انسان خطا باشد، نسیان باشد، جهل باشد، اضطرار باشد، کاری را انجام بدهد نمی گویند این آقا مخالف قانون است، نمی گویند این آقا معاند با نظام است، یک کسی پشت سرش بوده گفته از این چراغ قرمز رد بشو، با هفت تیر پشت سرش است، این اگر از چراغ قرمز رد شد به عنوان مخالف نظام و به عنوان مخالف قانون و به عنوان کسی که ناقض قانون است، کسی که عناد با قانون دارد شناخته نمی شود، می گوید خب هفت تیر بالای سرم بود گفت رد بشو لذا حدیث رفع دیگره من مفصل وارد نشدم و آقای خوئی، چون آقای خوئی این جا هم به لحاظ احکام تکلیفی و احکام وضعی بحث کردند و هم به لحاظ خود حدیث رفع.

عرض کردیم حدیث رفع و در مانحن فیه هیچ کدامش، البته مانحن فیه که شک است و آن حدیث رفعی که سندش معتبر است مال صورت خطا و نسیان و اکراه و عدم الاطاعة است، توش جهل نیست.

نه به خاطر این بل لفحوی ما ورد من عدم اعتبار اللفظ فی طلاق الأخرس

چون روایتی هست که اخرس و آدم لال لفظ در طلاقش مهم نیست، با همان اشاره

فإن حملة على صورة عجزه عن التوكيل حمل المطلق على الفرد النادر إلى آخره

ثم لو قلنا : بأن الأصل في المعاطاة اللزوم بعد القول بإفادتها الملكية، فالتقدير المخرج صورة قدرة المتبايعين على مباشرة اللفظ

آن قدر متیقن یعنی اگر گفتیم اصل این است و در معاطات آن قدری که خارج شده از بحث اصل در باب معاطات قدرت متبایعین بر

آن است، اگر قدرت دارند دیگه آن معاطات آن جا محل اشکال است

و الظاهر أيضا : كفاية الكتابة مع العجز عن الإشارة

البته طریقه بحث مرحوم شیخ واضح است یعنی یک مقدار مجموعه ای است از عرف و بعضی روایاتی که در جای دیگر آمده

لفحوی ما ورد من النص علی جوازها فی الطلاق

در جایی که زن نتواند با سر اشاره بدهد که همین جا بعضی ها نوشتند که اصولا در باب عقد یعنی اگر بناست اشاره بدهد اشاره

مشکل ندارد، آن وقت نوشتند که به نحو عمودی کله اش را بالا پایین کرده بله، به نحو عرضی افقی تکان داد یعنی نه

علی جوازها فی الطلاق به نحو عمودی یا افقی باشد

مع أن الظاهر عدم الخلاف فيه

پرسش: چرا فحوی می فرماید؟

آیت الله مددی: چون آن جا اگر طلاق به اصطلاح که امر در آن شدید است قبول بشود در غیر طلاق که مثل بیع که ساده تر است به

طریق اولی است، فحوی یعنی اولویت

و أما مع القدرة علی الإشارة فقد رجح بعض الإشارة

در بحث اشاره و کتابت گفتند اشاره مقدم است

و لعله لأنها أصرح فی الإنشاء من الكتابة

ایشان خب البته می گویم تقریبا حرف هایی است که ادعاست مثل اصول مفروضه گرفتند.

و عرض کردم به لحاظ اقوال الان در بعضی از کشور های خارجی اصل اصلا بر کتابت است حتی لفظ را هم قبول نمی کنند، حتما

باید نوشته بشود و بعضی ها نوشتند ضوابط معین دارد در اداره معینی، اوراق معینی، خیلی قید و قیود دارند و گفتن لفظ هم کافی

.....
نیست، حتما باید نوشته بشود. عرض کردم این یکی از مسائلی است که انصافا احتیاج، حالا یا تحلیلش را قبول بکنیم یا قبول نکنیم احتیاج به یک تحلیل داریم چون بناست که در همین جا هم مطلبی که به درد معاطات می خورد ان شا الله بعد از عبارت شیخ عرض می کنیم.

پرسش: خود قرآن می گوید کتابت بکنید دیگه

آیت الله مددی: بله کتب، ظاهرا چون مشرکین مکه امی بودند یعنی چون امی بودند برای این که این بماند و قبول بشود کسی نتواند مخالفت بکند بگوید این که می گوئید نبود بعد از این که یک عقدی بسته می شود و آویزان می کردند به کعبه مخصوصا که قداستش از این جهت باشد، ظاهرش این طور است نه این که اصولا در عقود، کلا در عقود کتابت برایشان مقدم بود.

پس این یعنی مقدمه ای که مرحوم شیخ گذاشتند که ما تقریبا عبارتشان را هم خواندیم با ابهام هایی که دارد و بیشتر هم دعواست یعنی ادعاست، مطالبی که فرمودند قدس الله نفسه الزکیة ایشان راجع به اصل این چهار تا مجموعا با کلام سابقشان و لاحقشان و معاطاتشان این چهار تا را ایشان بیان فرمودند، لفظ، فعل، کتابت، اشاره. نوشتار و اشاره، این چهار تا، یکی دیگه هم هست که سکوت است، این جا نفرمودند اما خب، آن وقت در بحث لفظ اگر بنا شد که اصل لفظ باشد ایشان می گوید:

خصوصیات تارة یقع فی موادّ الالفاظ من حیث إفادة المعنی بالصراحة و الظهور و الحقیقة و المجاز و الکنایة

مرادشان از مواد ظاهرا در این جا یعنی این لفظی که فرض کنید مثلا در لغت عربی برای این حالتی که برای علقه زوجیت بین زن و مرد است لفظی که صریح صریح است، موادش مراد این است یعنی لفظ مراد آن ماده ای که، لفظی که وضع شده برای یک معنایی که آن معنا در این معنای عقدی صریح است مثل زوجیت، اما تمتع صریح نیست چون تمتع زن به مرد یا مرد به زن این لازمه زوجیت است یا مثلا در یک خانه زندگی کردن، زیر یک سقف زندگی کردن، در یک خانه مشترک بودن، این لازم است، اصطلاحا مراد از مواد این است نه مواد مثل ضرب و یضرب که ماده دارد و هیئت دارد.

پرسش: اگر لفظ را در معاطات شرط ندانست این بحثی که می گویند بر مبنای دیگران است چون خودش می گوید لفظ شرط نیست،

بعد می گوید اگر لفظ بود این جوری باید باشد؟

آیت الله مددی: شرط نیست، می گوید اگر جایی می خواهیم غیر لفظ باشد باید عاجز باشد، قدر متیقنش این است.

پرسش: لفظ را شرط ندانستید.

آیت الله مددی: بله می دانم، اگر بنا شد شرط باشد باید عاجز بشود تا بقیه، اگر باشد، ایشان که شرط نگرفتند.

ثم الكلام فى الخصوصيات تارة يقع فى مواد

پس مراد ایشان مثلاً ماده زوجیت، ماده تمتع، تمتع یعنی متاع بودن، ماده زندگی مشترک، زندگی مشترک با ازدواج با همدیگر لازمند

نه این که عین همان باشد و همان باشد.

آن وقت این یا صریح است، در مقابل صریح عاداتاً کنایه است، به طور کنایه یا ظهور است، در مقابل ظهور، حالا نمی دانم چرا ایشان

این طور نوشتند، اختیار با خود ایشان است، در مقابل ظهور عاداتاً نصیت است، نص است، می گویند ظاهر و نص، عاداتاً تعبیرشان این

است، می گویند این لفظ در این معنا ظاهر است، این لفظ نص در این معناست، در مقابل حقیقت خودشان مجاز را آوردند، یکمی

عبارتشان مشوه است، در مقابل صراحت کنایه است، وقتی صریح می گویند در مقابلش کنایه است، وقتی حقیقت می گویند در

مقابلش مجاز، وقتی گفتند ظاهر در مقابلش یا مجمل است یا به اصطلاح آیه مبارکه متشابه است یا نص است، یا متشابه است،

معذرت می خواهم آن جا چون اضعف را نگاه، نص اصرح از آن است، اضعف از آن مثلاً مجمل است، ظهور و اجمال، ظهور یا تشابه،

محکم و متشابه

و من حيث اللغة المستعملة فى معنى المعاملة

یا عربی است یا فارسی است یا انگلیسی است یا رومی است إلى آخر

و أخرى فى هيئة كل من الإيجاب و القبول

خود ایجاب و قبول هیئتش من حیث اعتبار کونه بالجمله الفعلية و کونه بالماضي

آیا جمله فعلیه باشد، جمله اسمیه باشد، ادوات باشد، حروف باشد مثل الله علی الناس، لام و علی. حج البيت یا مثلاً المومنون عند شروطهم، البته این جمله اسمیه است، یا جمله اسمیه است یا فعلیه است، ماضویه است، جمله امریه است، آیا این ها هم صدق می کند یا نه

و ثالثة فی هیئة ترکیب الإیجاب و القبول من حیث الترتیب و الموالاة

که مثلاً یک ترتیب، اول ایجاب، بعد قبول، این را اصطلاحاً بهش ترتیب می گویند، موالات این است که اگر شما ایجاب را بکار بردید بلافاصله قبول، نه این که شما الان ایجاب بگویید یک روز دیگه قبول بیاید، بگوید بعثک الدار بعد از دو روز بگوید قبلت، این هم به درد نمی خورد، باید موالات باشد، البته لفظ موالات در یک روایت دیگه هم آمده به معنای ترتیب است، گاهی موالات به معنای ترتیب می آید لکن در اصطلاح این ها موالات پشت سر هم بودن مثلاً یصوم ثلاثة ايام ولائاً یعنی سه روز را به هم بچسباند، پشت سر هم باشد نه این که امروز بگیرد، چهار روز نگیرد، ولائاً به معنای این است.

أما الکلام من حیث المادة

آن که من حیث المادة، بحث اولی که ایشان فرمودند بحث عدم وقوع العقد بالکنایات است، این دیگه جز یکی از مسائل تقریباً مسلمشان شده که در باب اعتبارات قانونی اصلاً کلاً اعتبارات الفاظ باید صریح باشند، کنایه به درد نمی خورد، الفاظ باید حقیقت باشند مجاز به درد نمی خورد، این دیگه جز یکی از گفت که استاندارد های این علم در اعتبارات است، اصولاً در اعتبارات قانونی، مثلاً می خواهد نذر بکند، بگوید الله علی من نیم ساعت قبل از اذان بیدار باشم و مشغول شکر خدا باشم، شکر خدا یعنی نماز شب بخوانم، این لفظ در این معنا صریح نیست، نیم ساعت به اذان بلند بشوم و مشغول مثلاً شکر الهی باشم که مراد جدیش مشغول نماز شب بشوم، فرق نمی کند، عرض کردیم ببینید در اعتبارات ما همیشه باز این را چون سابقاً گفتیم همیشه در ذهن مبارکتان باشد در اعتبارات اول بحث اعتبارات ادبی است، در مقابلش اعتبارات قانونی و در اعتبارات قانونی یا خود قانون اعتبار می کند یا امضا می

کند اعتبارات شخصی را، اعتبارات شخصی هم عقود هستند، شروط هستند، نذور هستند، إلی آخره پس ما اساساً سه جور اعتبار به

طور کلی داریم، اعتبارات ادبی جائی اسدٌ فی البیت مثلاً که ادبی باشد

دوم اعتبارات و التزامات شخصی مثل عقود که الان محل کلام ماست.

سوم اعتبارات قانونی که آثار قانونی بار بشود و آن خود قانون یک چیزی را بر عهده مکلف قرار بدهد، بر ذمه مکلف است یا مثلاً

مطالبه بکند مکلف را به این، این را اصطلاحاً اعتبارات قانونی می گویند. انصافش این است که چون اعتبار قوام اصلیش به این است

که نیست، شما می خواهید هستش بکنید، این قوام اصلی اعتبار است، این هست شدن چون با لفظ می شود که حالا بعد به یک

مناسبتی توضیح عرض می کنم این هست شدن باید به یک لفظی باشد که در آن چیزی که می خواهید اعتبار بکنید صریح باشد،

پرسش: انشای مصرح باشد

آیت الله مددی: آهان انشای مصرح، صریح باید باشد، کنایه نمی شود.

فرق بین مجاز و حقیقت و صریح و کنایه این است که در باب حقیقت شما لفظ را در یک فرضی می کنید موضوع له دارد، مستعمل

فیه با موضوع له یکی باشد، اصطلاحاً حقیقت حق به معنای سبب است، اگر از آن مستعمل فیه از حق از موضوع له جدا شد مجاز به

معنای رد شدن، رد شد به یک معنای دیگری شد این را اصطلاحاً مجاز می گویند، مثل این که شما به یک انسان شجاع شیر می

گویید، از آن رد شده رفته، آن وقت این در باب مجاز نکته اساسیش این است که چون خود آن ثابت نیست این را شما برایش قرار

می دهید، اعطاء حد الشیء لغيره که عرض کردیم در باب اعتبار و در باب تنجیز کاری که شما می کنید این است. آن وقت اگر شما،

این کار برای چیست؟ برای این که ایجاد خوف یا ترس یا وحشت یا رغبت یا رهبت در شخص بکنید، در اعتبارات ادبی نکته

اساسیش ترتیب آثار قانونی نیست، نکته اساسیش تاثیر در احساس است، این شیر است، این گربه است، این موش است و فلان،

ترتیب در احساس است، تاثیر در احساس می گذارد. در خود اعتبارات ادبی هم باید لفظ جوری باشد که بتواند این ترتیب را بگذارد،

مثلاً اگر شما بگویید دیشب یک حیوانی خانه ما آمد که چهار تا دست و پا است مثلاً صدای عجیبی هم دارد، خب این را تا طرف

.....
بخواهد شیر است خودش کار دارد، خیلی آن جا تاثیر در احساسات ندارد، در اعتبارات قانونی مشکل اعتبارات قانونی چه اعتبارات شخصی و چه اعتبارات قانونی چون ترتیب آثار داده می شود، در اعتبارات ادبی ترتیب آثارشان احساسی و عاطفی است آن جا هم ترتیب آثار دارد نه این که آنجا اثر ندارد لکن آثارش مثلا خوف است، بترسد، رغبت پیدا بکند اما در اعتبارات قانونی شرط اساسیش ترتیب آثار است، یعنی اگر شما نخواهید ترتیب آثار بدهید اعتبار کردن لغو است، معنا ندارد اعتبار بکنید، بگویید این را من بر عهده خودم گذاشتم، نمی خواهید هیچ اثری بر آن بار بکنید، چه فائده ای دارد؟ در اعتبارات قانونی یا اعتبارات شخصی، التزامات شخصی رکن اساسیش عبارت از این مسئله اثر و آثاری است که بار می کند.

آن وقت اگر لفظ صریح نبود آن وقت این اثر به این صورت است، دقت بکنید:

یک: یک چیزی که دارای یک حدود معینی است در وعای اعتبار، این را در نظر می گیرد، این شخص با این کار خودش را داخل در آن عالم می کند مثلا ملکیت، مثلا مبادله، نقل عین، نقل منفعت، نقل انتفاع، ببینید! این نقل های مختلف را در نظر می گیرد. آن وقت چون می خواهد ایجاد بکند باید حتما لفظی باشد که با آن معنا دقیقا در افاده آن معنا باشد، چرا؟ چون با غیر این لفظ کم و زیاد می شود، مشکل این است.

پرسش: چرا به حد ظهور اکتفا نمی کنیم؟ می گوییم بعضی وقت ها معنای کنایه هست ولی ظاهر است، مجاز را استعمال می کنیم ولی باز هم ظهور دارد، چرا دست از ظهور برداریم به پیش از ظهور، به نص برسیم، یا به حقیقت

آیت الله مددی: خب این را بعد از آن شا الله می گوییم، شیخ هم همین بحث را می آورد که بعضی ها می گویند مهم نیست، این نکات هیچ کدامش مهم نیست، از مجموعه کلام ما این را بفهمیم، مهم همین باشد، این را هم باز مجموعه کلام این را بفهمیم یا مجموعه کلام و قرائن سیاقی؟ شیخ بی میل نیست که بگوید قرائن لفظی، باز قولی هست که مطلق قرائن ولو سیاقی، إن شا الله عرض می کنیم یواش یواش.

لذا در امور اعتباری من این را توضیح دادم، مرحوم شیخ هم این جا همین را می فرماید، این نکته را خوب دقت بکنید، در امور اعتباری چون واقع نیست با اندکی جابجا کردن عوض می شود، امور عوض می شود، چون واقع نیست، در امور واقعی شما حتی اگر بخواهید صد در صد در مقابل واقع بایستید واقع مفروض است، مثلاً نبض کسی را می گیرید می گوید این نبض مثلاً دقیقه ای هشتاد بار می زند، حالا شما عمداً زیاد گفتید تا طرف بترسد، این جای خودش محفوظ است، نبض را می بیند هفتاد بار، ۷۲ بار، می فهمند دروغ گفتی یا ۸۵ بار، می فهمند دروغ گفتی اما در امور اعتباری این طور نیست، مشکل امور اعتباری این جور نیست، در امور اعتباری همان مقداری را که می گوئید ثابت می شود، همان مقداری که تلفظ می شود ثابت می شود، حدش همین است، مثلاً اگر گفت اگر روز جمعه شد نان بخر، چی می فهمند؟ می فهمند روز جمعه علت است برای نان خریدن، آیا علت های دیگر هم دارد؟ ممکن است واقع اوسع از این باشد، مثلاً آمدن مهمان هم علت باشد، می گوید بله ممکن است اما این را که گفت علتش روز جمعه است دیگر، اینی که الان گفت، این را که الان جعل کرد این است، امکان دارد چیز های دیگر هم باشد، اگر بفهمی که روز شنبه نانوائی تعطیل است روز جمعه نان بخر، این هم علت هست، آمدن مهمان هم علت هست. اصلاً به قول ماها غذا آبگوشتی باشد نان را بیشتر بخور تا غیر آبگوشتی، احتمالات دیگر هم هست اما این ها تاثیرگذار نیست. هیچ اثر نمی کند، چرا؟ نکته چیست؟ همان مقدار که شما ابراز می کنید ثابت می شود چون واقع ندارد، علت نان خریدن پیش من این واقعیت ندارد، روی دواعی من یک علت هست، شما یک علت دارید، قانون یک علت دارد، هر کسی برای خودش یک علت درست می کند، ثابت ندارد، چون ثابت ندارد لذا نمی شود بگوییم که در این جا بر بگردیم به آن ثابت، بگوییم ولو ایشان گفت اگر روز جمعه شد نان بخر لکن پنج تا علت برای نان خریدن است، در آن چهار تای دیگر هم باید نان بخرد، می گوییم نه آقا باید ندارد، خواست بخرد اشکال ندارد، و إلا باید ندارد چون آن که باید دارد مال این جمعه بود

پرسش: یعنی اگر روز جمعه را ترک بکند عقوبت دارد، بقیه

آیت الله مددی: بقیه هیچ اثر ندارد، اثر قانونی ندارد، دقت فرمودید نکته فنی چیست؟

.....

پس بنابراین می گویند اگر لفظ کم و زیاد شد چون این معنا، چون معنا اعتباری است خواهی نخواهی آن هم کم و زیاد می شود، آن وقت بحث حقیقت و مجاز این است که لفظ در غیر معنای خودش مثلا اگر گفت زوجیت معنای حقیقیش، خب یک معنای خاصی است دیگه، مخصوصا زوجیت اعتباری اما اگر بگویند نه من مرادم از زوجیت یعنی سر کلاس برویم در دانشگاه در یک کلاس درس بخوانیم، خب این معنای مجازی زوجیت است، بگویند من زوجتک نفسی با هم دانشگاه برویم سر یک کلاس بنشینیم، مرادم از زوجیت این بود، در یک کلاس دانشگاه بنشینیم، خب این احتمال دارد، نمی خواهم بگویم نیست اما یک معنای مجازی است، چون زوجیت خودش دارای یک معنای حقیقی است اگر واقعا قصد چنین معنایی را کرده باشد هیچ اثر ندارد، آن که یکیش وعده است، معنای زوجیت یعنی لذا آقایان آمدند این نکته را خوب دقت کردید؟ مثلا گفتند حقیقت باشد، چرا؟ چون حقیقت یک اصل در جامعه است، مجاز امر فردی است، شما یک کسی را مثلا تشبیه به گربه می کنید، یک کس دیگر را تشبیه به شیر می کنید یا تشبیه به مار می کنید، امر فردی است، مجاز یک امر ثابت اجتماعی است، حقیقت یک امر اجتماعی است

پرسش: ثانیاً و بالعرض است

آیت الله مددی: ثانیاً و بالعرض است به قول شما

آن وقت مراد از صریح و کنایه، یعنی شما آن معنا را دقیقاً با لفظی که برای آن معناست بفهمید، این را صریح می گویند، مثلاً معنای زوجیت اعتباری که یک امر اعتباری است با لفظ زوجیت بفهمیم، می گویند صریح است، مراد از کنایه این است که لازم یا ملزومش را بکار ببرید مرادتان یکی دیگه اش باشد، این را اصطلاحاً کنایه می گویند

پرسش: کثرت استعمال

آیت الله مددی: کثرت استعمال هم بیاید مشکل دارد مگر این که ماهیت معنا را عوض نکند

پرسش: شما از استمتاع واقعا عقد می فهمید؟

آیت الله مددی: زوجیت؟

پرسش: آهان

آیت الله مددی: نه، به لوازم

پرسش: در آن عقد معاطاتی هم همین جوری است.

آیت الله مددی: خیلی خب، عقد معاطاتی را هم گفتیم قبول نکردیم، ازدواج معاطاتی را هم که به طریق اولی قبول نکردیم.

علی ای حال عرض کنم بحث معاطات هم تمام شد پس بنابراین همین مثال معروف، آن وقت در معانی مجازی هم، کنایی هم خوب دقت بکنید، باز هم با اجتماع ها و ضوابط اجتماعی فرق می کند، یعنی آن لازم و ملزوم را دیدند مثلاً همین زیدٌ كثير الرماد، خاکسترش خیلی زیاد است، این ممکن است علامت جود باشد، زیاد غذا می پزد، به مهمان ها می دهد، گاهی هم ممکن است علامت بخل شدید باشد، این آدم بخیلی است غذا هم که می پزد خاکستر را در خانه نگه می دارد که شاید یک وقتی به دردش بخورد، این علامت بخل شدید باشد، لازم نیست دائماً علامت.

این که بگویند كثير الرماد این به اصطلاح معنای، آن وقت یک بحثی دارند که آیا در باب کنایه هم معنای حقیقی و کنایی یعنی به عبارة اخرى واقعا مرادش کثرت خاکستر است، زیاد خاکستر دارد که انسان منتقل به جود بشود یا نه اصلاً معنای حقیقی و صریحش گاهی اراده نمی شود مثل زمان ما، می گویند كثير الرماد یعنی گاز است مثلاً، اجاق گاز دارد، اصلاً خاکستر ندارد، می گویند كثير الرماد دیگر معنای صریحش اراده نمی شود، فقط آن معنای لازمش اراده می شود، دقت فرمودید؟ نه این که توش، یک دفعه كثير الرماد می گوئیم یعنی بالفعل خاکستر زیاد دارد، بالفعل هم جواد است، خوب دقت بکنید یعنی هم معنای اصلیش اراده شده و هم معنای لازمش اراده شده. یک دفعه می گوئید نه آقا معنای کنایی اصلاً آن معنای لازم اراده شده، آن معنای حقیقیش اراده نشده مثل این که اصلاً اجاق گاز دارد، اصلاً خاکستر در خانه اش نیست اما جواد هست لذا این بحثی هم که آن جا دارند که معیار صدق و کذب در معنای کنایی چیست؟ فقط همان معنای لازم است یا معنای حقیقی و لازم باهم است؟ دیگر حالا وارد آن بحث

یک بحثی را آقایان اصولاً مطرح کردند که مرحوم شیخ در این جا می خواهد مطرح بکند این مقدمه اول مرحوم شیخ است بحث اول که الفاظ در باب اعتبارات چه اعتبارات شخصی باشد و چه اعتبارات قانونی باشد این الفاظ باید کاملاً صریح باشند، به نحو کنایه نباشند و حقیقت باشند، به نحو مجاز نباشند و ظاهر باشند، به نحو اجمال و کلام متشابه و این ها نباشد، روشن شد؟ ظهور در این معنا داشته باشد، چرا؟ به ذهن ما که روشن است. مرحوم شیخ بیشتر در این جا به دنبال کلمات رفتند

پرسش: در اعتبار معتبر چه نقشی دارد؟ چون معتبر که باشد می تواند

آیت الله مددی: اجازه بدهید من عبارت را بخوانم

مرحوم شیخ این جا دنبال عبارت تذکره را رفتند و من نکته فنی را هم عرض کردیم، در تذکره دارد:

قال فی التذکرۃ: الرابع من شروط الصیغۃ: التصریح

تصریح یعنی صراحت

فلا یقع بالکنایۃ بیع البتۃ؛ مثل قوله: أدخلته فی ملکک، أو جعلته لک، أو خذه منی بکذا،

ظاهراً این کلمه بکذا به قول آقایان از باب تنازع باشد، این مال همه است، ادخلته فی ملکک بکذا، ظاهراً این طور باشد، ادخلته که هدیه است، بیع نیست

أو سلطتک علیہ بکذا؛ عملاً بأصالة بقاء الملک

مرحوم علامه گفتم چند بار که همه اش دنبال اصول رفتند، چون به غیر این وجه باشد شک می کنیم آیا از ملک بائع خارج شد یا نه اصل بقای ملک است

و لأن المخاطب لا یدری بم خطوب، هم از طرف مالک حساب کرده هم مخاطب، نمی داند به چی خطاب شده، بیع است؟ هدیه است؟ چیست و چه آثار دارد؟ عرض کردیم ما نکته دیگر را عرض کردم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين